

# محیط زیست طبیعی از دیدگاه حکمت متعالیه

□ دکتر سید مصطفی محقق داماد

استاد دانشگاه شهید بهشتی

واژه اکولوژی که در دهه‌های اخیر ابعاد وسیعی و بخشها و انشعابات گوناگونی یافته و در رسانه‌های گروهی مکرراً بکار می‌رود، کمتر از صد سال است که معنای زیست‌شناسی بخود گرفته است.<sup>۱</sup>

این واژه از ریشه یونانی ایکس<sup>۲</sup> بمعنای خانواده و لوگوس<sup>۳</sup> بمعنای دانش چیزی برگرفته می‌باشد، و بنابراین اکولوژی یعنی عملی که راجع به امور حیاتی و ضد حیاتی پیرامون هر موجود زنده بحث می‌کند. اکولوژی شامل دانش تدبیر و اداره طبیعت بطور کلی، و همچنین اجزاء خاص طبیعت و نحوه به‌هم‌پیوستگی و وابستگی آنها به یکدیگر و اینکه چگونه آنها با هماهنگی یکدیگر یک مجموعه را تشکیل داده‌اند، نیز می‌شود. و به دیگر سخن اکولوژی دانشی است که در فهم جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، و همچنین اینکه جهان چه تأثیری بر ما می‌گذارد، ما را یاری می‌دهد، و از همین نظر است که رابطه بسیار تنگاتنگی با فلسفه خواهد یافت.

فلسفه طبیعت بمعنای اندیشیدن انسان در پدیده‌های جهان و بهره‌مندی او از این معرفت، در رفع نیازهای روحی از رهگذر درک جمال و زیبایی، تاریخی دراز دارد و به صدها سال پیش از افلاطون و ارسطو بر می‌گردد. ذکر این نکته هم‌خالی از اهمیت نیست که مطالعه در تاریخ

## چکیده

مردم عامه چنین می‌پندارند که فلسفه موضوعی کاملاً جدا از زندگی روزمره است. وقتی گفته می‌شود فیلسوف، شخصی در نظرشان می‌آید که از زندگی عادی و معمولی کاملاً فاصله گرفته و در معنای متعالی وجود فکر می‌کند. واقعیت این است که هر چند این پندار دور از حال مردم کوچک و بازار تا حدودی جای گرفته ولی علاوه بر آنکه پیشینه فکر فلسفی آن را تأیید نمی‌کند سیره عملی و علمی فیلسوفان گذشته و معاصر نشان می‌دهد که کاملاً درگیر مسائلی بوده و هستند که برای زندگی روزانه ما اهمیت و با آن تماس مستقیم و یا غیرمستقیم دارد.

درست است که فیلسوف درباره هستی بطور کلی می‌اندیشد، ولی جای انکار نیست که بخش عمده‌ای از دل مشغولی او در مورد هستی جهان و انسان و جایگاه او و ارتباط کل هستی با اوست.

## کلیدواژگان

محیط زیست؛	اکولوژی؛
طبیعت؛	مراتب هستی؛
وحدت هستی؛	حیات طبیعت؛
حشر طبیعت.	

۱. پوپکین و استرول، ۱۹۸۱، ص ۱۴.

2. Oikos.

3. Logos.

**\* اکولوژی دانشی است که در فهم جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، و همچنین اینکه جهان چه تأثیری بر ما می‌گذارد، ما را یاری می‌دهد، و از همین نظر است که رابطه بسیار تنگاتنگی با فلسفه خواهد یافت.**

هراکلیت از آموزه‌های زرتشت، پیامبر ایرانی، باسانی باورکردنی به نظر می‌رسد. فلسفه طبیعت سرانجام در فلسفه ارسطو فیلسوف نامدار یونانی تبلور می‌یابد، بطوری که بخش عمده فلسفه او را تشکیل می‌دهد. در تقسیم‌بندی ارسطویی فلسفه به دو قسم اصلی، نظری و عملی تقسیم می‌شود و بخش عمده قسم نخستین را، فلسفه طبیعت یا طبیعیات تشکیل می‌دهد، بطوری که آنچه در اصطلاح امروز فلسفه اولی نامیده می‌شود، شاگردان ارسطو آن را «متافیزیک» بمعنای بخشی که باید پس از فلسفه طبیعت قرار گیرد، خوانده‌اند. ارسطو در فلسفه طبیعت از نظر وحدت‌گرایی راه خود را از پیشینیان خویش جدا ناساخت، و از اینجهت همان مسیری را پیمود که آنان پیموده بودند، هر چند که به یک نظام فلسفی متکامل دست یافت. وجه مشترک حکمت طبیعی در مکتبهای گوناگون یونان باستان این است که بنیانگذاران همه این مکاتب به جهان و هستی بمثابه یک کل نظر داشتند و گیتی را ارگانیسمی زنده می‌پنداشتند و هر یک از اجزاء طبیعت را که خود ارگانیسمهای فرعی از سازواره جهانیند، بهره‌مند از روح و نفس و شعور دانسته و بر این باور بودند که آنان در تشکیل نفس کلی جهان شرکت دارند، و بر این جهان و بر پدیده‌های آن از دیدگاه فیلسوفان ارگانیسم‌گرا، قوانینی حاکم است. بنابراین قوانین طبیعت قوانینی ارگانیسمی بود و به رفتار کل ارگانیسم جهانی و رفتار اجزاء در پیوند با کل معطوف می‌گشت. در بررسی آثار ارسطو، نشانه‌هایی از این جهانبینی را که میراث پیشینانش بود مشاهده می‌کنیم.<sup>۴</sup>

در مقابل مکتب وحدت‌گرایی فلسفی، حکمایی وجود داشتند که به کثرت در بنیاد عالم و تعدد بیحد و حصر جهان قائل بودند. انبازقلس بجای یک عنصر بنیادین، مواد چهارگانه آب، آتش و خاک و هوا را، عناصر اصلی می‌دانست، و برای جهان کثرت مادی قائل بود. پیروان ذی‌مقراطیس معتقد بودند ماده ازلی و قدیم عالم اجسامی هستند که در ذات و طبیعت نوعیه متفقدند و در

فکر بشری نشان می‌دهد که اندیشه حکمت طبیعی سرچشمه‌هایی از فرهنگهای کهن ایران، سومر، مصر، هند و چین داشته است. معرفتهای باستانی شرق در مورد جهانشناسی، اندک‌اندک از راه مراوده میان بازرگانان و مسافران و جنگاوران شرقی و غربی به فرهنگ یونانی سرایت کرد و مدتها در بستری جدید تحت عنوان «فلسفه طبیعی» جریان یافت و رنگ یونانی بخود گرفت. تالس بازرگان «ملتی» که در سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد می‌زیست در طی سفرهای خود به بابل و مصر، با معارف شرقی آشنا شد و بهنگام بازگشت به یونان آن معارف را به ارمغان برد. او که در جستجوی ماده بنیادین جهان بود آب را ماده آغازین دانست، و پس از وی آناکسیمندرس و آناکسیمنس در اعتقاد به وحدت مادی جهان از تالس پیروی کردند. شخص اخیر هوا را منشاء هستی می‌دانست. فلسفه طبیعت در قرن بعد توسط هراکلیت بگونه‌ای وسیعتر و غنیتر از وحدت مادی جهان، پیگیری شد. جهانبینی وی بر دو رکن اصلی استوار بود:

۱. آتش جوهر اصلی هستی است، چون بیشکل است و ثبات و سکون ندارد و با ذات متغیر و متحرک جهان هم‌توایی دارد.

۲. جهان سرشار از عناصر متضاد است، و همه چیز در جهان با ضد خود که لازمه آن است همراه و همواره با آن در ستیز است. ولی در عین حال این عالم مملو از اعتدال، تحت حاکمیت نظام بالنده «لوگوس»، از وحدتی کامل و استوار بهره‌مند است. نزدیکی میان عقاید هراکلیت بنا جهانشناسی شرقی و بخصوص اندیشه‌های زرتشتی آنچنان زیاد است که گرده‌گیری یکی از دیگری را به اثبات می‌رساند. و با توجه به شواهد تاریخی، الهام گرفتن

۴. رک: طبیعیات ارسطو، ترجمه مهدی فرشاد، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ ص ۱۲ به بعد، محلاتی، صلاح‌الدین، «طبیعت و محیط زیست»، نامه فرهنگستان علوم ایران، شماره ۱۷، ص ۷۵-۷۹.

اشکال و مقادیر، مختلفند و جماعتی دیگر از آنان، نظیر اصحاب خلیط که اجسام را بالذات مشتمل بر کلیه اجسام و خواص آنها می‌دانستند بر آن عقیده بودند که ماده ازلی عالم اجسامی هستند که در ذات و طبیعت نوعیه مختلفند.<sup>۵</sup>

### طبیعت در حکمت اسلامی

براساس گزارش نظریه پردازان حکمت صدرایی (حکمت متعالیه) و در رأس آنان حکیم سبزواری، نوعی نگرش کثرت حقایق هستی در میان مشائین رایج بوده است، سبزواری می‌گوید:

وعند مشاییه حقایق تباينت وهو لدی زاهق  
و نظر دیگری مبنی بر وحدت حقیقت هستی را به حکمای شرقی ایرانی، فلهویون، منتسب می‌کنند، وحدتی همراه کثرت تشکیکی:

الفلهویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکک تعم  
اندیشه گران مسلمان، از همان آغاز با الهام از معارف اسلامی نظر حکمای مشرق‌زمین را پذیرفتند و برای مجموعه عالم با تمام اجزاء و عناصر جمادات، گیاهان، حیوان و انسان، وجودی واحد، نشئت گرفته از مبدأ حق و ذات کبریایی، قائل شدند. ابن‌سینا و خواجه طوسی حکیمان نامدار جهان اسلام برای طبیعت و مطالعه در آن اهمیت فوق‌العاده قائل شدند و عالم محسوس را دارای روح و نفس و آینه‌ای که منعکس کننده حقیقت ازلی و ذات لایتناهی است، دانستند.<sup>۶</sup>

از لحاظ جهان‌شناختی، جهان محسوس بنظر آنان تنها یکی از این مراحل وجود است که از حقیقت علیا و ذات بی‌انتها نشئت گرفته، تنزل یافته و بصورت عالم محسوس در آمده است. آنان سلسله وجود را دارای مراتبی دانستند و هر مرتبه‌ای را جهانی عنوان دادند. بدین ترتیب که در رأس سلسله هستی، وجود باری تعالی قرار گرفته که وجودی است بینهایت و ذاتی مستجمع جمیع صفات کمالیه است. مقام ذات او را بدون لحاظ صفات جهان «هاهوت» عنوان داده‌اند (این اصطلاح از کلمه هو در عربی گرفته شده است که در آیه شریفه قرآن «هو الله احد»، آمده است، یعنی ذات باری با قطع نظر از صفات). ذات باری را با لحاظ صفات جهان «لاهوت» می‌نامند. (این واژه از الله

گرفته شده، مرکب است از لاه - وت). ذات باری تعالی فیاض علی‌الاطلاق است و فیضی که بلاواسطه متصل به حق است جهان عقول مجرده می‌باشد که مسلط و قاهر بر این جهان و این جهان مقهور و معلول آن است. این جهان را «جبروت» عنوان داده‌اند. (این واژه مبالغه «جبر» بمعنای قهر است و در قرآن مجید نیامده هر چند که در ادعیه اسلامی آمده است). پایتتر از جهان جبروت جهان ملکوت است (این واژه مبالغه «ملک» و از قرآن مجید اخذ شده است. و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض / انعام / ۷۵) که جهان نفوس کلیه می‌باشد. نفوس کلیه هر چند مجردند ولی از نظر مرتبه نازلتر از جهان عقول هستند. و بالاخره نازلترین جهان را که «جهان طبیعت» یعنی مجموعه آسمان و زمین است جهان «ناسوت» می‌نامیدند. (این واژه از ناس بمعنای مردم است.)

**\* معرفت‌های باستانی شرق در مورد جهان‌شناسی، اندک‌اندک از راه مراوده میان بازرگانان و مسافران و جنگاوران شرقی و غربی به فرهنگ یونانی سرایت کرد و مدت‌ها در بستری جدید تحت عنوان «فلسفه طبیعی» جریان یافت و رنگ یونانی بخود گرفت.**

حکیمان مسلمان برای سلسله مراتب هستی دو حرکت قائلند: یکی را قوس نزول و دیگری را قوس صعود می‌نامند. نزول وجود از مبدأ تا جهان طبیعت قوس نزولی وجود است. ولی بنظر آنان هستی پس از نزول از تجرد و رسیدن به مرحله ماده محسوس متوقف نمی‌شود، بلکه قوس صعودی خود را آغاز می‌کند. تکامل

۵. ملاصدرا، الشواهد الربوبية، تصحیح و تحقیق و مقدمه مصطفی محقق داماد؛ باشراف سید محمد خامنه‌ای، ویراستار مقصود محمدی، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵.

۶. منظومه حکمت، غرر فی وحده الوجود و کثرتها.

۷. شرح الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۱۵۴.

پیروانشان از بکارگیری تعبیرات و تشبیهات گوناگون چاره‌ای نداشتند.

جیلانی از عرفای اواخر قرن هشتم رابطه جهان و خدا را به رابطه یخ و آب تشبیه نموده است، می‌گوید:

مثل عالم مانند یخ است و خداوند تبارک و تعالی آبی است که اصل این یخ باشد. همانگونه که نام یخ بر آب منجمد عاریتی است و نام آب بر آن حقیقی، چون یخ آب می‌شود، دیگر عنوان یخ بر آن اطلاق نگردد.<sup>۸</sup>

عزالدین نسفی، صوفی قرن هفتم هجری می‌گوید:

بدان که جمله موجودات، از عقول و طبایع و افلاک و انجم و عناصر و موالید در سیر و سفرند تا به نهایت و غایت خود رسند و هر یک نهایی دارند و غایتی هم دارند و نهایت هر چیز آن است که به انسان رسد، چون به انسان رسیدند، معراج جمله موجودات تمام شدای درویش جمله افراد موجودات به معراج مأمورند «اتینا طوعا او کرها قالنا اتینا طائعين» به نهایت خود با طوع و حرکت طبیعی می‌روند اما به غایت خود به کره و حرکت قسری می‌توانند رفت.

حافظ، کل هستی جهان را یک فروغ رخ ساقی دانسته که در جام افتاده است:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد  
این همه نقش بر آینه او هام افتاد  
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود  
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد  
و عبدالرحمن جامی بصراحت گفته است:  
تا چند حدیث جسم و ابعاد جهان؟  
تا کی سخن معدن و حیوان و نبات؟  
یک ذات بود فقط محقق نه ذوات

این کثرت و همی ز شئون است و صفات.<sup>۹</sup>  
مشایخ تصوف یاران نزدیک را به کتمان نظریه وحدت هستی توصیه می‌کردند هرچند که در بعضی حالات دست به افشاگری می‌زدند، حافظ خطاب به

هستی در قوس صعودی از جهان طبیعت آغاز می‌گردد و به جهان عقول که جهان تجرد است می‌رسد. از انسان در اصطلاح حکیمان اسلامی به «کون جامع» یعنی وجودی که حاوی تمام مراتب است تعبیر می‌شود. منظور از این تعبیر این است که خاک، یک موجود مادی محض در مسیر تکامل نطفه و سپس علقه، مضغه، و انسان می‌شود. انسان نخست به مراحل عالم خیال و نفس می‌رسد و پس از آن به مرحله عقل واصل می‌گردد، یعنی ماده در قوس صعود به جهان عقول می‌رسد. جهان عقول همان جهان جبروت بود که در مسیر نزول رتبه نازله حق متعال و قاهر و مسلط بر جهانهای پایینتر بود. انسان می‌تواند چنین تکامل یابد. بنظر حکیمان اسلامی انبیا و اولیا این مراحل را طی کرده و به جهان عقول دست یافته‌اند.

#### \* اندیشه گران مسلمان، از همان آغاز

با الهام از معارف اسلامی نظر  
حکمای مشرق‌زمین را پذیرفتند و  
برای مجموعه عالم با تمام اجزاء و  
عناصر جمادات، گیاهان، حیوان و  
انسان، وجودی واحد، نشئت‌گرفته از  
مبدأ حق و ذات کبریایی، قائل شدند.

در عرفان اسلامی وحدت هستی اعم از جهان محسوس و غیر محسوس بنیانترین مسائل شناخته شد. محی الدین عربی آفرینش و جهان هستی را یک تجلی می‌داند. بنظر او تمام آنچه در جهان است تجلی اسماء و صفات حق است که نمونه‌های اعلا و نخستین آنها به حالت کمون در عقل الهی وجود داشته‌اند و سپس خداوند برای نمایاندن خود به آنها هستی بخشیده و هر آنچه در جهان محسوس است سایه‌ای از همان نمونه‌های اعلاست.

نظریه وحدت هستی و ارتباط مظهریت جهان محسوس از ذات باری تعالی در کلمات عرفا و متصوفه چنان پیش رفت که برای تبیین و تقریب آن به اذهان

۸. جیلانی، عبدالکریم بن ابراهیم، الاثنان الکامل، ج ۱، ص ۳۶.

۹. جامی، عبدالرحمن، لوائح، ص ۵۰.

دوستان خود می‌گوید:

دوستان در پرده می‌گویم سخن

گفته خواهد شد به دستان نیز هم

جمله عالم یک فروغ روی اوست

گفتمت، پیدا و پنهان نیز هم

شیخ محمود شبستری می‌گوید:

جهان را سرسبر آینه می‌دان

بهر یک ذره‌ای صد مهر تابان

اگر یک قطره را دل بر شکافی

برون آید از آن صد بحر صافی

به هر جزوی ز خاک ار بنگری راست

هزاران آدم اندر وی هویداست

درون حبه‌ای صد خرمن آمد

جهانی در دل یک ارزن آمد<sup>۱۰</sup>

ملای رومی برای بیان رابطه خدا و جهان و انسان در

یکجا خود را به چنگ، نی و شطرنج تشبیه نموده و

می‌گوید صوت از زخمه بوجود می‌آید، در بُرد و مات،

شطرنج نقشی ندارد و سرانجام می‌گوید: ما عدمهایی

هستیم و هستیهای ما که بصورت اشکال گذرا تجلی کرده

است، از توست که وجود مطلق.

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی

زاری از مانه، تو زاری می‌کنی

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست

ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات

برد و مات ما ز توست ای خوش صفات

ما که باشیم ای تو ما را جان جان

تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدمهاییم و هستیهای ما

تو وجود مطلق فانی نما

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد

آنکه نا پیداست هرگز کم مباد

باد ما و بود ما از داد توست

هستی ما جمله از ایجاد توست<sup>۱۱</sup>

تشبیهات عارفان برای ناآشنایان با ادبیات  
و مصطلحات عرفانی چندان خوشایند نبود و تحمل آن  
تشبیهات برای آنان دشوار بود، آنان را به قول بحلول<sup>۱۲</sup>  
منتسب می‌کردند.<sup>۱۳</sup>

گولپینارلی، از شارحان نامدار مثنوی، وحدت وجود  
محمی‌الدین ابن‌عربی را ناسازگار با «اساس دین اسلام»  
دانسته و معتقد است که مولانا آنگونه نمی‌اندیشیده. وی  
برای مولانا نظریه دیگری قائل شده است. می‌گوید:

#### \* حکیمان مسلمان برای سلسله

مراتب هستی دو حرکت قائلند: یکی

را قوس نزول و دیگری را قوس

صعود می‌نامند. نزول وجود از مبدأ

تا جهان طبیعت قوس نزولی وجود

است. ولی بنظر آنان هستی پس از

نزول از تجرد و رسیدن به مرحله

ماده محسوس متوقف نمی‌شود، بلکه

قوس صعودی خود را آغاز می‌کند.

«در این اعتقاد که بصورت زهد افراطی وجود پیدا کرده  
و با اعتقادات حکما که از تطبیق فلسفه یونان با آراء  
اسلامی به هم رسیده، خلقت نیست، ظهور است و ظهور  
از آنجا که اقتضای ذاتی هستی مطلق است، دائمی است.  
این اعتقاد با جمله «هیكل عالم حادث قدیم است» نظام  
یافته است. میان کسانی که این اعتقاد افراطی هستی یگانه  
را پذیرفته‌اند، برخی ابایی ندارند بگویند که لاهوت  
بشکل ناسوت ظهور کرده است و خدا خود را بصورت  
خورنده و نوشنده ظاهر کرده است. برای پرهیز می‌گویند:  
این هستی عاریتی میان من و تو، مزاحم من است، تو را به  
هستی تو قسمت می‌دهم این هستی مرا از میان بردار...  
حتی نیازی به این باریکبینی نیست که این اعتقاد، اعتقاد

۱۰. شبستری، محمود، گلشن راز، چاپ کتابخانه احمدی  
شیراز، ۱۳۳۳، ص ۱۵.

۱۱. مولانا، مثنوی، دفتر اول / ابیات ۶۰۲-۶۰۹.

12. immanentism.

13. *Encyclopedia of Islam*, entry: Jalal aldin Rumi.

مادی است... بدین نحو حتی کائنات نیز اوست، او کمال خویش را در انسان به ظهور رسانده است، یا انسان مظاهر او بکمال رسیده است و خلاصه این اعتقاد نیمه‌ایده‌آلیستی که غرق در اصطلاحات شده است، اگر اصطلاحات آن مورد حلاجی و تدقیق قرار گیرد، با ماده‌گرایی درهم می‌آمیزد و یکی می‌شود. ممکن نیست که این اعتقاد افراطی با اساس دین اسلام سازشی داشته باشد».<sup>۱۴</sup>

### نظریه وحدت هستی در حکمت متعالیه

نظریه وحدت هستی در حکمت متعالیه با تأسیسات خاصی مدلل گردیده،<sup>۱۵</sup> هر چند که ریشه‌های آن در کلمات پیشینیان مورد جستجو قرار گرفته است.<sup>۱۶</sup>

حکمت متعالیه پس از اثبات تمایز هستی از چیستی و اصالت هستی و اعتباری بودن چیستی و اشتراک مفهوم هستی در اطلاق بر مصادیق متعدد سرانجام به وحدت حقیقت هستی می‌رسد.

آنچه بیشتر مورد ایراد و اشکال مخالفین وحدت هستی قرار می‌گیرد، «وحدت شخصیه» است، تا آنجا که توسط برخی فقیهان کفر خوانده شده است.<sup>۱۷</sup>

این نوع نزاع در کلام مسیحیت نیز سابقه دارد. در قرن نهم میلادی یوهانوس اسکوتوس اریگنا اندیشمند ایرلندی تفسیری بر کتاب مقدس نوشت و در آن سعی کرد میان خدا، جهان طبیعت و انسان ارتباط تنگاتنگ برقرار کند. وی از سوی بعضی از متکلمین - که بعلت عدم فهم دقیق از مفاهیم متافیزیکی و کیهان شناختی طبیعت، هر نظریه‌ای از این قبیل را تحت عنوان وحدت وجودی بودن سرانجام به طبیعت پرستی و شرک متهم می‌کردند - مورد ایراد و انتقاد قرار گرفت ولی او مقاومت کرد، و سعی کرد تا نظریه خود را بگونه‌ای توجیه و مدلل سازد که با اصول اعتقادات ایمان مسیحیت منطبق باشد.<sup>۱۸</sup>

ملاصدرا با طرح نظریه تشکیک در وجود که یکی از آثار و نتایج اصالت هستی است تا حدود زیادی نگرانی و دغدغه خاطر معترضین را رفع ساخت.

بنظر صدرا وجود هرچند وحدت دارد ولی مقول بالتشکیک است. یعنی دارای مراتب است. تشکیک وجود بتقدم و تأخر و شدت و ضعف است. مراتب وجود

یک حقیقت است. تشکیک در وجود تشکیک خاصی است یعنی مابه‌الامتیاز از همان ما به الاشتراک است. وجود دو گونه کثرت دارد، کثرت طولی و کثرت عرضی. در کثرت طولی مراتب نازله معلول مراتب عالیه است، به شدت و ضعف و به علیت و معلولیت است. ولی کثرت عرضی آن است که هیچکدام علت و معلول دیگری نیستند، همه در یک مرتبه قرار دارند. برای تبیین این مطلب از مثال نور استفاده شده است. نور هم دارای دو کثرت است طولی و عرضی. نوری که از خورشید طالع می‌شود، بسیار شدید است ولی هر چه فاصله می‌گیرد ضعیفتر می‌شود، مراتب شدید علت و منشاء مراتب ضعیف و مراتب ضعیف معلولند. میان مراتب مزبور کثرت طولی برقرار است. ولی میان رابطه نور تابیده به نقاط مختلف زمین که هیچکدام معلول دیگری نیستند کثرت عرضی برقرار است. این تشبیه در مثنوی آمده است:

همچو آن یک نور خورشید سما

صد بود نسبت به صحن خانه‌ها

لیک یک باشد همه انوارشان

چون تو برگیری تو دیوار از میان

البته باید توجه داشته باشیم که در مثال نور، شدت و ضعف مربوط به وجود نور است نه ماهیت نور، چون ماهیت شدت و ضعف ندارد آنچه تشکیک‌بردار است وجود است.

رابطه میان وجود جهانهای مختلف، عقول، نفوس، و جهان طبیعت وحدت است بوحده تشکیکی، یعنی وحدتی که همراه کثرت طولی است. هر یک از آنها در رتبه متقدم بر دیگری قرار دارد. ولی رابطه میان موجوداتی که در یک مرتبه قرار گرفته‌اند، مانند رابطه میان انسانهای مختلف یا یکدیگر، هر چند وحدت است، ولی همراه با

۱۴. گولپینارلی، عبدالباقی، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه توفیق سبحانی، دفتر اول، ص ۱۷۶.

۱۵. الشواهد الربوبیه، ص ۹ - ۲۰.

۱۶. ابن سینا، التعلیقات، ص ۶۵.

۱۷. طباطبایی بزدی، عروة الوثقی، ج ۱، فصل نجاست کافر و حواشی بر آن.

۱۸. محقق داماد، سید مصطفی، «الهیات محیط زیست»، ناهه فرهنگستان علوم، شماره ۱۷.

کثرت عرضی. انسانهای مختلف هیچکدام علت دیگری نیستند.

پس بنا بر نظریه صدرا وجود وحدت فردی ندارد تا تمام موجودات قطعه از آن باشند، بلکه کثرتی با عرض عریض دارد که یک مرتبه‌اش بیحد و نهایت است که واجب است، و مرتبه دیگرش موجودات محدودند که ممکنات را تشکیل می‌دهند. و رابطه میان مراتب بشدت وضعف، تقدم و تأخر و علیت و معلولیت است.

بنظر صدرا شمول هستی نسبت به اشیاء از قبیل شمول کلی نسبت به جزئیات نیست، بلکه شمولش از باب انبساط و سریان هستی بر ماهیات اشیاء است.<sup>۱۹</sup>

### \* ملای رومی برای بیان رابطه خدا و

جهان و انسان در یکجا خود را به چنگ،

نی و شطرنج تشبیه نموده و می‌گوید

صوت از زخمه بوجود می‌آید، در بُرد و

مات، شطرنج نقشی ندارد و سرانجام

می‌گوید: ما عدمهایی هستیم و هستیهای

ما که بصورت اشکال گذرا تجلی کرده

است، از توست که وجود مطلق.

مجید اشاره بهمین امر دارد که می‌گوید هیچ چیز نیست که تسبیح خدا نگوید و لکن خودشان به تسبیح خود آگاهی ندارند.

ملاصدرا جمله ذیل آیه شریفه را (ولکن لا تفقهون تسبیحهم) به مخاطب تفسیر نمی‌کند، بنحو غایب می‌داند باین معنی که خود آن موجودات به تسبیح خویش آگاهی ندارند هر چند آگاهانه تسبیح می‌گویند و بعنوان استدلال می‌گوید:

لان هذا الفقه و هو العلم بالعلم لا یمكن حصوله الا للمجردین عن غواشی الجسمیه...<sup>۲۱</sup>

بخاطر آنکه این نحوه علم یعنی علم به علم (که در فلسفه اسلامی علم مرکب می‌خوانند) مخصوص موجودهایی است که دارای تجرد تام بوده و از جسمیت مجرد باشند.

مولوی نیز به این نکته متذکر است:

جمله ذرات عالم در جهان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی در جهان جان زوید

غلغل اجزای عالم بشنوید

صدرا در کتاب شواهد الربوبیه یک اشراق از مشهد

ثانی را چنین عنوان داده است:

في أن الحياة سارية منه تعالى في جميع الموجودات.

و در توضیح آن آورده است:

انه لا يوجد جسم من الاجسام، بسیطا كان او مرکبا، الا

وله نفس وحياة.

باعتماد او هیچ جسمی در عالم اعم از بسیط و مرکب

یافت نمی‌شود مگر آنکه دارای نفس و حیات است. صدرا

در دنباله این مبحث مطلبی از کتاب اثولوجیا - که آن را از

۱۹. ان شمول الوجود للاشیاء لیس کشمول الکلی للجزئیات بل

شموله من باب الانبساط و السریان علی هیاکل الموجودات -

ملاصدرا، الشواهد الربوبیه.

۲۰. اسراء، ۴۴، شیرازی، صدرالدین محمد، الأمصار الاربعة فی الحکمة

المتعالیه، تصحیح و تحقیق و مقدمه: احمد احمدی، باشراف سید

محمد خامنه‌ای، ویراستار: مقصود محمدی، ج ۶، ص ۱۰۵، چاپ

بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

۲۱. همانجا.

### حیات طبیعت در حکمت متعالیه

در حکمت صدرا حیات از شئون هستی است و هر چیز

اعم از مادی و غیر آن برحسب ظرفیت وجودیش دارای

حیات، درک، احساس، شعور و عشق است. صدرا که یکی

از پایه‌های حکمتش بر برداشتهای وی از آیات قرآنی

مبتنی است، سریان حیات در جهان طبیعت را با آیات

مربوط به تسبیح عمومی هستی تطبیق می‌کند. می‌گوید:

فجميع الموجودات حتی الجمادات حية عالمة

ناطقة بالتسبیح، شاهدة بوجود ربها، عارفة بخالقها

ومبدعها... والیه الاشارة بقوله: «وان من شيء الا

یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم»<sup>۲۰</sup>

تمامی موجودات حتی جمادات گرچه ظاهراً زنده

نیستند ولی حقیقتاً زنده و آگاه و گویای تسبیح حق

هستند، آگاهی کامل به خالق و مبدع خود دارند. قرآن

ارسطو می‌دانسته - عیناً آورده است بشرح زیر:

ارسطو معلم اول در کتاب اثولوجیا از استاد خود افلاطون الهی نقل می‌کند که او می‌گوید: این عالم جسمانی مرکب است از هیولا و صورت. و ذاتی صورت را به هیولا می‌بخشد که خود اشرف و افضل از هیولاست و آن ذات عبارت است از نفس عقلیه. و عقل نفس را در تصویر هیولا تأیید و تقویت می‌کند. و تأیید و تقویت عقل نیز از جانب انیت اولی یعنی واجب‌الوجود و موجود نخستین است که خود او، علت وجود کلیه موجودات عقلیه و نفسیه و هیولانیه و سایر موجودات طبیعی است. و زیبایی و حسن و بهای تمامی اشیاء محسوس از ناحیه فاعل نخستین است، هرچند که فعل و ایجاد این همه حسن و زیبایی در جهان محسوس به توسط عقل و نفس انجام می‌گیرد.

و سپس می‌گوید:

ان الایه الاولی الحق هی الی تفیض علی العقل الحیة اولا، ثم علی النفس، ثم علی الاشیاء الطبیعیة؛ وهو الباری الذی هو خیر محض.

«نخستین هستی حقیقی، همان است که نخستین بار و قبل از هر چیز به عقل و سپس به نفس و سپس به سایر اشیاء طبیعی حیات می‌بخشد.»<sup>۲۲</sup>

در حکمت متعالیه، براساس نظریه سریان حیات عمومی بر هستی، نظمی پنهانی در اعماق جهان اعم از طبیعی و ناطبیعی حکمفرما می‌شود و سراسر کائنات یک پارچه هوشمندی و عزم و اراده می‌شود. نظریه سریان حیات بر ذرات کائنات با مفهوم قرآنی هدایت عمومی جهان سازگاری دارد. بموجب آیات متعدد قرآن مجید کلیه حرکات و تحولاتی که در طبیعت رخ می‌دهد بر اساس هدایت عمومی است که همراه نوعی وحی و الهام انجام می‌گیرد، و مبدأ الهام ذات آفریدگار است. «الذی خلق نسوی» و الذی قدر فهدی»<sup>۲۳</sup> همان خدایی که آفرید و موزون کرد. او که اندازه گرفت و هدایت کرد. «و ما من دابه الا هو» اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم».<sup>۲۴</sup>

### حشر طبیعت در حکمت متعالیه

در حکمت صدرای پیروی از تعلیمات قرآن مجید همه

اجزاء طبیعت در نجات و رستگاری با انسان سهیمند، و بنابراین موجودات طبیعی، اعم از نباتات و اجسام همانند انسان «حشر»، یعنی بازگشت به جهان دیگر دارند. صدرا می‌گوید:

ان لکل موجود حشرا، وحشر کل شی الی ما بدا منه. فمن علم من این مجیئه، علم الی این ذهابه. فحشر الاجساد الی الاجساد، و حشر النفوس الی النفوس.

از برای هر موجودی حشری است، و حشر و بازگشت هر چیز به همان جایی است که از آنجا آمده است. و هر که بداند از کجا آمده است خواهد دانست به کجا می‌رود. پس حشر اجساد بسوی اجساد است و حشر نفوس بسوی نفوس.<sup>۲۵</sup>

صدرا معتقد است که آن دسته از نفوس حیوانی که دارای درجه‌ای فوق درجه نفس حساسه باشند، محشور خواهند شد. و آیات قرآنی نظیر: «واذ الوحوش حشرت» و یا «والطیر محشوره»<sup>۲۶</sup> را بر همین دسته از نفوس حیوانی تفسیر می‌کند.<sup>۲۸</sup>

در مورد حشر اجسام معتقد است که بعضی اجسام مانند اجسام فلکیه نوری که موضوع تصرف و تدبیر ارواح هستند از جنس اجسام اخروی هستند و با نفوس محشور می‌گردند، آنها با نفوس متحدند و با آنها باقی خواهند ماند.<sup>۲۹</sup>

در قرآن مجید سرنوشت انسان و طبیعت کاملاً بهم آمیخته شده و خداوند فساد و صلاح هر یک را با فساد و صلاح دیگری مرتبط دانسته است. «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس»<sup>۳۰</sup> فساد در دریا و خشکی در اثر عملکرد انسانها ظاهر می‌گردد.

از جمله نکات اختصاصی قرآن که در سایر کتب مقدس دیده نمی‌شود، سوگند خداوند بطبیعت است. جالب این است که بررسی نگارنده نشان می‌دهد که این

۲۲. الشواهد الربوبیة، چاپ بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ص ۱۸۱.

۲۳. اعلی، ۲ و ۳. ۲۴. هود، ۵۶.

۲۵. الشواهد الربوبیة، چاپ بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ص ۳۸۹.

۲۶. تکویر، ۵. ۲۷. سوره ص، ۱۹.

۲۸. الشواهد الربوبیة، ص ۳۸۹.

۲۹. همان، ص ۳۹۲. ۳۰. روم، ۴۱.



امر در ادبیات قبل از قرآن هم سابقه نداشته و یکی از مبدعات قرآنی بشمار می‌آید. سوگند بخورشید، ماه، ستارگان، آسمان، زمین کوهها، دریاها، درختان میوه، و... تفسیر رایج در این خصوص این است که اینگونه سوگندها برای توجه دادن به آیات الهی است. ولی به نظر می‌رسد علاوه بر آن، متذکر آمیختگی سرنوشت انسان و طبیعت می‌باشد. در سوره شمس سوگندهای متوالی به مظاهر طبیعت که از جمله آنها روان آدمی است، برای بیان این منظور آمده که آدمی با تزکیه و پاکسازی روح می‌تواند رستگار شود، و متقابلاً آلودگی نفس موجب تباهی او می‌گردد. سیاق آیات مزبور کاملاً نشان می‌دهد که برای رستگاری آدمی قبل از هر چیز بایستی به طبیعت با نگاه سرنوشت مشترک بنگرد.

### نتیجه‌گیری

خلاصه آنکه در حکمت متعالیه:

۱. هستی تعددبردار نیست، هرچند که مراتب دارد.
۲. کلیه اجزاء عالم هستی که جهان طبیعت بخشی از آن است همه نشئت گرفته از مبدأ هستی مطلق و تجلیات گوناگون حق و نشاندهنده ذات واجب الوجود است.
۳. مراتب هستی از مبدأ آغاز می‌گردد و پس از مبدأ، جهانهای گوناگون دارای مراتب مختلف وجود دارد که در نازلترین مرتبه، جهان طبیعت قرار گرفته است.
۴. تعدد مراتب نه تنها به وحدت هستی آسیبی نمی‌رساند، که بنوعی آنرا تشدید می‌کند.
۵. حیات، احساس و هوشمندی از شئون هستی است، و هر موجودی در حد وجود خویش از حیات، احساس و هوشمندی برخوردار است.
۶. سلسله مراتب هستی پس از نزول و وصول به مرتبه جهان طبیعت، حرکت هوشمندانه، همراه با احساس عشق به مبدأ را بگونه صعودی ادامه می‌دهد تا به میدئی که از آن نشئت یافته است می‌رسد.

۷. انسان بتعبیر صدرا «مجمع بحری الجسمانیات و الروحانیات» است. نفس آدمی پایان جهان جسمانیات در سیر کمال حسی، و آغاز جهان عقلانیات در سیر کمال عقلی است.<sup>۳۱</sup>
۸. بنظر صدرا آمدن انسان از آن جهان به این جهان از

لحاظ سیر و عبور در مراتب مانند بازگشت او از این عالم به آن عالم نیست بدین معنی که کلیه افراد در این سیر نزولی از جهانی اعلی به جهانی ادنی مساویند و هیچ‌کس را بر دیگری فضیلتی نیست، ولی در سیر صعودی آدمیان هر لحظه با قدم علم و عمل نیکو از جهانی پستتر به جهانی وسیعتر و بالاتر می‌رسند، و افراد انسان از حیث کمال و نقصان، فضیلت و رذیلت، شرف و خست، مختلفند.<sup>۳۲</sup>

۹. انسان اشرف مخلوقات و عهده دار خلافت الهی و حکومت بر طبیعت است، و زمین بصورت امانت در حالت صلاح و کمال بمنظور آباد ساختن و مزرعه آخرت قرار دادن به او سپرده شده، و از هرگونه افساد و تخریب آن منع گردیده است. فساد در ارض خیانت به امانت الهی محسوب می‌شود. مفسدین در ارض از دسته اصحاب شمالند، آنانکه خویششان را در دار دنیا به زنجیر شهوات و لذایذ جسمانی محبوس و مقید ساخته‌اند، ایشان به گودالهای طبیعت سقوط نموده و از آسمان رحمت به فعر چاه طبیعت نزول کرده و در محفل حرمان با حزب شیطان نشسته‌اند: «حول جهنم جثیا».<sup>۳۳</sup>

۱۰. حکمت متعالیه، حکمت الهی، و ملاصدرا، صدرالمتألهین است. او در همان زمان حیات به این لقب خوانده می‌شده است.<sup>۳۴</sup> و علی‌الظاهر سایر حکمای اسلامی مانند ابن سینا، فارابی را حکیم الهی نمی‌خوانند. و صدرا در آثار خود از میان حکمای یونان افلاطون را الهی می‌خواند ولی ارسطو را الهی نمی‌خواند. به نظر می‌رسد راز الهی بودن این حکمت را در متعالیه بودن و برتر بودن آن باید جستجو کرد.

حکیم الهی پس از وصول به حق، جهان خلق را مورد مطالعه قرار می‌دهد. نگاه او به جهان نگاه الهی است. بتعبیر صدرا همراه با حق در خلق می‌نگرد.

\* \* \*

۳۱. الشواهد الربوبية، ص ۲۴۴.

۳۲. همان، ص ۳۷۶-۳۷۸.

۳۳. مریم، ۶۸ (الشواهد الربوبية، ص ۳۷۷).

۳۴. ر.ک. مقدمه نگارنده بر الشواهد.